

تحلیل و بررسی دیدگاه فاضل قوشجی پیرامون

«حدیث التهنئه»*

عبدالمجید زهادت**

چکیده

«حدیث التهنئه» با عبارت «سَلِّمُوا عَلَيَّ عَلَيَّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ»، از جمله نصوص جلیه بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و یکی از قرآن و شواهد قطعی بر مراد از مولی در حدیث متواتر «من كنت مولاه فعلى مولاه» است. قوشجی متکلم اشعری در «شرح تجرید» با توجه به صراحت این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در خلافت و امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام، برای پاسخ از استدلال به این حدیث تلاش فراوانی کرده است. مهم ترین دستاویز برای نفی نصوص جلیه بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام از جمله «حدیث التهنئه» اقدام صحابه به تعیین خلیفه است. این مقاله که عمدتاً مبتنی بر مصادر قابل قبول اهل سنت است بعد از تبیین استناد به حدیث التهنئه به عنوان نص جلی بر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام به تفصیل شبهات قوشجی را پاسخ داده و با تأمل در حجیت فعل صحابه ثابت می‌کند در بحث امامت نمی‌توانیم فعل صحابه را ملاک و مستند قرار دهیم و تنها راه صحیح استخراج ملاک و میزان از قرآن و سنت قطعیه است برای بررسی آنچه بعد از رسول خدا ص واقع شده است.

کلید واژه‌ها: نص جلی، قوشجی، حدیث تهنیت، امره المؤمنین، سلّموا علی علی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۰۷/۲۳ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۰۹/۰۷ - نوع مقاله: علمی، پژوهشی.

** استادیار، گروه کلام اسلامی مجتمع عالی حکمت و مطالعات ادیان جامعه المصطفی العالمیه. قم.

خواجه در تجرید الاعتقاد برای اثبات خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام به سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله: «سَلِّمُوا عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ» به عنوان نص جلی استناد می‌کند. (حلی، ۱۳۸۲: ۱۸۹)

علی بن محمد سمرقندی معروف به ملا علی و فاضل قوشجی فقیه حنبلی مسلک و متکلم اشعری مرام در «شرح تجرید الاعتقاد» به پیروی از دیگر متکلمان قبل از خود مانند فخر رازی در کتاب «الاربعین فی اصول الدین» و ایجی در «المواقف فی علم الکلام» با توجه به صراحت لفظ و روشنی دلالت این حدیث بر امارت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسدود دیدن راه تأویل، نخست نسبت به صدور استبعاد کرده و سپس با چیدن شواهدی کنار هم مدعی است که از مجموع آن‌ها قطع به خلافت ابی بکر حاصل می‌گردد.

بنابر نقل معتبر از نگاه اهل سنت، بعد از خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم و سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله: «من كنت مولاه فعلي مولاه»، به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحاب از جمله عمر و ابوبکر به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام امارت و ولایت را تبریک گفتند. (ابن حنبل، بی تا: ۲/۲۸۱)

در منابع تاریخی از بریدهٔ اسلمی نقل شده است: «أمرنا رسول الله صلی الله علیه و آله أن نسلم علی علی بأمر المؤمنین و نحن سبعة و أنا أصغر القوم یومئذ». (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۳۰۳/۴۲)

در منابع کلامی ذیل بحث از جانشین بلا فضل رسول خدا این حدیث مطرح است. (شریف مرتضی ۱۴۱۴: ۴۶۳ و ۱۴۱۵: ۱/۳۳۸؛ آمدی ۱۴۲۳: ۱۵۷/۵)

در منابع تفسیری و حدیثی، ذیل آیه «وَلَا تَتَّقُوا الْإِيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيْدِهَا» از این حدیث یاد شده است (کلینی، ۱۳۶۳: ۱/۲۹۲؛ عیاشی، ۱۳۸۰: ۲/۲۶۸؛ قمی، ۱۴۰۴: ۱/۳۸۹)

دانشمندان امامیه در این موضوع به طور مستقل آثاری از خود به یادگار نهاده‌اند. به ابن غضائری، کتاب «التسلیم علی امیرالمؤمنین بامر المؤمنین» نسبت داده شده

است. (نجاشی، ۱۴۱۶: ۶۹) و کتاب «الیقین فی اختصاص مولانا علی علیه السلام بامرة المؤمنین و التحصین لأسرار ما زاد من کتاب الیقین» نوشته سید بن طاووس، هم در شمار همین تلاش‌هاست. اگرچه موضوع این دو اثر اعم از حدیث تهنیت است اما نویسنده روایات فراوانی کاملاً مرتبط با امر رسول خدا بر سلام به علی علیه السلام با عنوان امیرالمؤمنین را گرد آورده است.

محقق اردبیلی در کتاب «الحاشیة علی الهیات الشرح الجدید» به برخی از شبهات قوشچی پاسخ‌هایی داده است. (اردبیلی، ۱۴۱۹: ۲۱۰)

در این مقاله بعد از تبیین استناد به «سَلِّمُوا عَلَی عَلِیِّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِینَ»، برای اثبات خلافت بلا فصل و بررسی متون مختلف تهنیت و بحث از فقه الحدیث، استبعادات قوشچی را پاسخ داده و قرائنی که از مجموع آن‌ها ادعای قطع به خلافت ابوبکر کرده است، مورد خدشه قرار می‌گیرد؛ هرچند که نیازی به ابطال همه آن‌ها نیست.

بنا بر بررسی‌های انجام شده در آثار قبل، این‌گونه به بررسی تحلیلی حدیث و پاسخ تفصیلی به شبهات قوشچی پرداخته نشده است.

۱. استناد به «سَلِّمُوا عَلَی عَلِیِّ...» برای اثبات خلافت بلا فصل

خواجه برای اثبات خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علی علیه السلام از این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان نص جلی یاد می‌کند: «و النِّصُّ الْجَلِیُّ فِی قَوْلِهِ: سَلِّمُوا عَلَیْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِینَ». (حلی، ۱۳۸۲: ۱۸۹)

برای تبیین استدلال خواجه به متن حدیث و فقه الحدیث می‌پردازیم:

۱.۱. متن حدیث

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حجة الوداع بعد از معرفی علی علیه السلام به عنوان جانشین خود و سرپرست جامعه اسلامی، دستور دادند همه به علی علیه السلام به عنوان امیرالمؤمنین سلام کنند و بگویند: «سَلِّمُوا عَلَی عَلِیِّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِینَ». از این سخن پیامبر به «حدیث التهنئة» تعبیر شده است. (امینی، ۱۴۱۶: ۱/ ۲۷۰)

فرمان نبی اکرم ﷺ بی‌درنگ امثال شد و حاضران یک‌به‌یک مشرف به سلام و تبریک گفتن شدند.

بُرَيْدَةَ اسْلَمِي صحابی رسول خدا نقل می‌کند:

همانا رسول خدا بمن و گروهی دیگر که من هفتمین نفر از آن‌ها بودم و در میان آن‌ها ابو بکر و عمر و طلحه و زبیر بودند، دستور داد و فرمود: «سَلِّمُوا عَلَيَّ عَلَيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ پس ما بهمان نحو که فرموده بود بر او سلام کردیم و این در زمانی بود که رسول خدا در میان ما بود و [ایشان] در زمان زندگی پیامبر ملقب به «امیرالمؤمنین» گردید(ر.ک: مفید، ۱۴۱۳: ۱/ ۴۸)

عبارت «سَلِّمُوا عَلَيَّ عَلَيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ»، در منابع امامیه به عنوان نص بر امامت امیرالمؤمنین و یا نص جلی مورد توجه قرار گرفته است.

کلینی در باب «الإشارة والنص على أمير المؤمنين ﷺ» در ضمن روایتی از امام صادق ﷺ نقل می‌کند:

از جمله تأکیدیاتی که خدا در آن روز بر آن دو نفر (ابو بکر و عمر) نمود، این بود که رسول خدا به آن‌ها فرمود: «قَوْمًا فَسَلِّمُوا عَلَيْهِ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ». آن دو نفر گفتند: ای رسول خدا این امر از جانب خدا است یا از جانب رسولش؟ رسول خدا به آن‌ها فرمود: از جانب خدا و رسولش؛ پس خدای عز و جل این آیه نازل فرمود: «وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ». (کلینی، ۱۳۶۳: ۱/ ۲۹۲)

تعبیر به نص جلی نیز در سخن متکلمان دیده می‌شود:

أن النبي ﷺ نصَّ على أمير المؤمنين بالامامة واستخلفه على الامامة وقال تارة «هذا خليفتي من بعدي» و اخرى «سَلِّمُوا عَلَيْهِ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ» و ما جرى مجرى ذلك من ألفاظ النص الصريح الذي يسميه الشيعة جلياً. (شريف مرتضى، ۱۴۱۱: ۴۶۳ و ۴۶۸؛ شريف مرتضى، ۱۴۰۵: ۱/ ۳۳۸) این حدیث از حیث اعتبار هم در حد متواتر _ ولو تواتر معنوی _ دانسته شده است. (طوسی، ۱۳۸۲: ۲/ ۴۵)

۲.۱. منابع اهل سنت:

علامه امینی در کتاب «الغدیر» ۶۰ منبع از کتب اهل سنت که تهنیت را با الفاظ مختلف آورده‌اند، ذکر کرده است. (امینی، ۱۴۱۶: ۱/ ۲۷۰) بعضی از اعلام اهل سنت مانند طبری در کتاب «الولایه» و فخر رازی در «نهایة العقول» و اصفهانی در «تشید القواعد فی شرح تجرید العقائد المعروف بالشرح القدیم» و بیضاوی در «طوالع الانوار»، تهنیت را با لفظ «سَلِّمُوا عَلٰی عَلٰی بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ» آورده‌اند. (مرعشی، ۱۴۰۹: ۱۵/ ۱۹۷)

در اینجا فقط به عبارت طبری در کتاب «الولایه» به نقل از الغدیر بسنده می‌شود، کتابی که در اثبات صحت حدیث غدیر و در رد ابوبکر بن ابی داوود سجستانی که منکر صحت حدیث غدیر بوده نوشته شده است.

طبری مسنداً از زیدبن ارقم ماجرای غدیر و خطبه رسول خدا ﷺ را نقل نموده و بخشی از سخنان ایشان را خطاب به حاضران نقل می‌کند:

قَوْلُوا مَا قَلْتُ لَكُمْ وَسَلِّمُوا عَلٰی عَلٰی بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَقُولُوا: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»؛ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ كُلَّ صَوْتٍ وَخَائِنَةَ كُلِّ نَفْسٍ «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلٰی نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا». قَوْلُوا مَا يَرْضَى اللَّهُ عَنْكُمْ ف «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ».

زید بن ارقم گفت در این هنگام مردم به طرف رسول خدا ﷺ شتافتند، درحالی که همه می‌گفتند: «شنیدیم و بر امر خدا و رسولش از صمیم قلب فرمانبرداریم». وی در پایان ماجرای بیعت و تبریک اصحاب را این‌گونه نقل می‌کند: اول کسانی که دست خود را به عنوان اطاعت و بیعت به پیغمبر ﷺ و علی ﷺ رسانیدند، ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بودند با باقی مهاجرین و انصار و سایر مردم تا هنگامی که نماز ظهر و عصر در یک وقت خوانده شد و این جریان امتداد یافت تا نماز مغرب و عشاء نیز در یک وقت خوانده شد و تا سه روز امر دست دادن و بیعت پیوسته ادامه داشت. (امینی، ۱۴۱۶: ۱/ ۵۰۸)

حدیث «سَلِّمُوا عَلٰی عَلِيٍّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ»، نقل های دیگری هم دارد که در ضمن عنوان احتجاج به حدیث مشاهده خواهیم کرد.

۱.۳. سایر الفاظ تهنیت

تبریک و تهنیت به امیرالمؤمنین علیه السلام به غیر از تبریک با سَلِّمُوا عَلٰی عَلِيٍّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ، با الفاظ گوناگون نقل شده است که برای رعایت اختصار به چند مورد از الفاظ تهنیت بسنده می شود:

۱.۳.۱. هَنِيئًا لَكَ

محدثان بزرگ اهل سنت، در شرح ماجرای غدیر خم، تهنیت و تبریک حاضران به امیرالمؤمنین علیه السلام را با لفظ «هَنِيئًا لَكَ» از جمعی از اصحاب مانند ابن عباس و ابوهریره و براء بن عازب و زید بن ارقم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنند:

أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ. قَالَ: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟ قَالُوا: بَلَىٰ. قَالَ: فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِاهُ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ قَالَ: فَلَقِيهِ عُمَرُ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ: هَنِيئًا لَكَ يَا بَنِي أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ. (ابن ابی شیبۀ، ۱۴۰۹: ۵۰۳/۷؛ ابن حنبل، بی تا: ۲۸۱/۴)

جمع قابل توجهی از مفسران و مورخان آن ها نیز این نقل ها را پذیرفته و ارسال مسلم گرفته اند. (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۹۲/۴؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۲۲۰/۴۲؛ ذهبی، ۱۴۰۷: ۶۳۲/۳)

هر چند برخی مانند فخر رازی تلاش کرده اند بعد از پذیرش و اعتراف به اصل ماجرا و تبریک و تهنیت اصحاب به بهانه سیاق آیه، موضوع را تنزل داده و از قبول تهنیت و تبریک برای امامت سر باز زده اند (رازی، ۱۴۲۰: ۴۰۱/۱۲) البته دانشمندان امامیه شبهه سیاق را به تفصیل پاسخ داده اند. (نجارزادگان، ۱۳۸۸:

علاوه بر تهنیت اصحاب، ملائک نیز به رسول خدا ﷺ به خاطر اینکه خدای تعالی برای رسولش جانشین تعیین کرد، تهنیت گفتند. از آن حضرت نقل شده است:

وَمَا مَرَزْتُ بِمَلَائِكَةٍ مِنْ مَلَائِكَةِ السَّمَاءِ إِلَّا هَنَّتُونِي وَقَالُوا: يَا مُحَمَّدُ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، لَقَدْ دَخَلَ السُّرُورُ عَلَيَّ جَمِيعَ الْمَلَائِكَةِ بِاسْتِخْلَافِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَكَ ابْنِ عَمِّكَ. (طوسی، ۱۴۱۴: ۱۰۵؛ ابن شاذان، ۱۳۸۱: ۵)

۱. ۳. ۲. تبریک با لفظ بَخَّ بَخَّ:

در منابع اهل سنت ضمن بیان استحباب روزه هجدهم ذی الحجه، تبریک اصحاب به امیرالمؤمنین ﷺ بعد از خطابه غدیر با لفظ «بخ بخ لک» نیز نقل شده است:

مَنْ صَامَ يَوْمَ ثَمَانِيَةِ عَشْرٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ صِيَامَ سِتِّينَ شَهْرًا، وَهُوَ يَوْمُ غَدِيرِ حُمْ، لَمَّا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. فَقَالَ: أَلَسْتُ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالُوا: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ. فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: بَخَّ بَخَّ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. قَالَ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ». (ابن أخى ميمى، ۱۴۲۶: ۲۱۷؛ خطيب بغدادى، ۱۴۱۷: ۸ / ۲۸۴؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۴۲ / ۲۳۲)

لغت شناسان در آثاری مانند «النهاية في غريب الحديث» هم به بیان معنای این لفظ پرداخته‌اند:

كَلِمَةٌ تُقَالُ عِنْدَ الْمَدْحِ وَالرِّضَى بِالشَّيْءِ، وَتُكْرَرُ لِلْمُبَالَغَةِ، وَمَعْنَاهَا تَعْظِيمُ الْأَمْرِ وَتَفْخِيمُهُ وَقَدْ كَثُرَ مَجِيئُهَا فِي الْحَدِيثِ. (ابن اثير، ۱۳۶۴: ۱ / ۱۰۱) و نیز شارحان اهل سنت بعد از نقل ماجرای غدیر و تبریک اصحاب به امیرالمؤمنین ﷺ با لفظ «بخ بخ لک»، به توضیح لفظ پرداخته و سخنان ائمه لغت را مستند قرار داده‌اند. (نووی، ۱۴۰۷: ۱۲ / ۴۵)

۱.۳.۳. تبریک با لفظ «طوبی»

رسول خدا ﷺ بعد از اعلام آشکار و فراگیر وصایت و جانشینی به خاطر انجام ماموریت مهم الهی و آثار و نتایج ماندگار آن از فرط خوشحالی به حاضران دستور می‌دهند که به من تبریک بگویید. ابوسعید خُدَری یکی از شخصیت‌های حاضر، ضمن بازگویی ماجرای غدیر خم می‌گوید:

ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَا قَوْمَ هُنُّونِي، هُنُّونِي. إِنَّ اللَّهَ خَصَّنِي بِالنَّبُوءَةِ وَخَصَّ أَهْلَ بَيْتِي بِالْإِمَامَةِ فَلَقِي عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ طُوبَى لَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ. (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۳/۳۵)

جمله «وَ خَصَّ أَهْلَ بَيْتِي بِالْإِمَامَةِ»، در این روایت، قرینه روشنی است بر مترادف معنی در این نقل با عبارت «سَلِّمُوا عَلَيَّ عَلَى بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ».

تبریک و تهنیت به لفظ «طوبی لک یا علی» در منابع اهل سنت نیز راه یافته است، همان گونه که شهرستانی در «الملل و النحل» بعد از نقل ماجرای غدیر و اعلام وصایت می‌نویسد:

فادعت الإمامية أن هذا نص صريح فإننا ننظر من كان النبي مولى له و بأبي معنى فتطرد ذلك في حق علي وقد فهمت الصحابة من التولية ما فهمناه حتى قال عمر حين استقبل عليا: طوبى لک یا علی أصبحت مولى كل مؤمن ومؤمنة. (شهرستانی، ۱۴۰۴: ۱/۱۶۳)

عبارت «طوبی لک»، برای تبریک و تهنیت و به معنای خوشا به حالت و گوارا باد بر تو، به کار گرفته می‌شود. کلمه «طوبی» مؤنث اطمینان است؛ فُعَلَى مِنَ الطَّيِّبِ كَانَ أَصْلَهُ طُوبَى فَعَلُوا طُوبَى وَ أَوْ أَلِلُّمَةُ قَبْلَهَا. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱/۵۶۴)

۲. تقدیم و تأخیر در امتثال امر رسول خدا ﷺ به تهنیت

از آنچه گذشت معلوم شد اصل تبریک و تهنیت به عنوان امتثال امر رسول خدا ﷺ مسلم و قطعی است، هر چند تقدیم و تأخیر در فرمانبرداری و تبعیت از رسول خدا

را نمی توان نادیده گرفت. «مناقب» ابن شهر آشوب، به نقل از علمای اهل سنت مسنداً از ابی بریده نقل می کند:

أَنَّهُ دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ أَذْهَبَ وَ سَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ،
فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَأَنْتَ حَيٌّ؟ قَالَ: وَ أَنَا حَيٌّ. ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ
وَ فِي رِوَايَةِ السَّبَّعِيِّ أَنَّهُ قَالَ قَالَ عُمَرُ: وَ مَنْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: عَلَى بْنُ أَبِي طَالِبٍ
قَالَ: عَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ أَمْرِ رَسُولِهِ؟ قَالَ نَعَمْ. (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۵۳/۳)

در مقابل افرادی که با تردید و تأخیر فرمان رسول خدا را امتثال کردند، ابوذر و سلمان بلا فاصله و بدون تأخیر و تردید اقدام به امتثال کردند (ر.ک: ابن شاذان، ۱۳۸۱: ۱۳۳)

تأکید جبرئیل بر عقد غدیر و اعلام وصایت از سوی رسول خدا ﷺ و لزوم تبعیت امت از امیرالمؤمنین ﷺ جای توجه دارد. عمر بن خطاب در بیان ماجرای غدیر خم و تبریک به امیرالمؤمنین ﷺ می گوید:

به رسول خدا ﷺ عرضه داشتم در کنارم جوان زیباروی و خوشبو به من گفت:
«یا عمر لقد عقد رسول الله ﷺ عقدا لا يحلّه إلا منافق». در این هنگام رسول
خدا ﷺ دست مرا گرفت و فرمود: نعم یا عمر إنه ليس من ولد آدم لكنّه
جبرائيل أراد أن يؤكّد عليكم ما قلته في علي. (قندوزی، ۱۴۱۶: ۲۸۴/۲)

۳. موارد دیگر تهنیت غیر از ماجرای غدیر

تبریک و تهنیت به خاطر مقامات امیرالمؤمنین علی ﷺ مختص به ماجرای غدیر خم نیست، در موارد دیگری هم فضایل و مقامات آن حضرت با تبریک و تهنیت همراه شده است.

۱.۳. حدیث تشبیه

یکی از فضائل و مناقب امیرالمؤمنین ﷺ حدیث تشبیه است و در بعضی از نقل های این حدیث، تبریک همراه با اعجاب ابوبکر روایت شده است.

حارث اعور^۱ نقل می‌کند:

بَلَّغْنَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ فِي جَمْعٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَرَيْكُمْ آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَنُوحًا فِي فَهْمِهِ وَإِبْرَاهِيمَ فِي حِكْمَتِهِ فَلَمْ يَكُنْ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ طَلَعَ عَلَيَّ ﷺ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقَسْتَ رَجُلًا بِثَلَاثَةِ مِنَ الرُّسُلِ بَخُ لِهَذَا الرَّجُلِ مَنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ النَّبِيُّ: أَلَا تَعْرِفُهُ يَا أَبَا بَكْرٍ؟ قَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. قَالَ أَبُو بَكْرٍ: بَخُ بَخُ لَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَآيَنَ مِثْلِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ. (خوارزمی، ۱۴۱۴: ۸۹)

۳. ۲. ليله المبيت

از فضائل مورد وفاق، فداکاری و ایثار امیرالمؤمنین علیه السلام برای رسول الله صلی الله علیه و آله، ماجرای ليله المبيت است. اقدامی که تبریک و تهنیت ملائک را در پی داشت. ذیل آیه شریفه «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله و الله رثوف بالعباد»، برخی از مفسران نوشته‌اند:

نزلت فی علی بن ابی طالب بات علی فراش رسول الله صلی الله علیه و آله لیلۃ خروجه إلى الغار و یروی أنه لما نام علی فراشه قام جبریل عند رأسه و میکائیل عند رجلیه و جبریل ینادی: بَخُ بَخُ من مثلک یا ابن ابی طالب، یباهی الله بک الملائکة و نزلت الآية. (رازی، ۱۴۲۰: ۳۵۰/۵؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۱۲۶/۲)

۴. فقه الحدیث

برای فهم استناد به حدیث تهنیت به عنوان نص جلی بر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علی علیه السلام لازم است برخی از مفاهیم تبیین شود.

۱. ۱. نص جلی و نص خفی

مقصود از «نص» دلیل لفظی است که شامل نص به معنی خاص یعنی صریح بدون احتمال خلاف و هم ظاهر یعنی غیر صریح همراه با احتمال خلاف می‌شود.

۱. شخصیتی که رجالی بزرگ اهل سنت درباره او گفته: «هو العلامة الإمام، کان فقیها کثیر

العلم». (ذهبی، ۱۴۱۳: ۱۵۲/۴)

نص جلی به این معناست که مخاطبان بدون نیاز به هیچ توضیحی مراد از آن را امامت و جانشینی رسول خدا برداشت نموده باشند.

توضیح بیشتر آنکه نص جلی مرادف با نص به معنای خاص یعنی صریح غیر قابل احتمال خلاف نیست، بلکه احتمال خلاف در نص جلی بعید است و عقلاً قابل پذیرش نیست؛ به همین علت است که ایراد شبهه در نص جلی آن را از وصف جلاء خارج نمی‌سازد، مثل شبهه در نص جلی «انت الخلیفة بعدی» بر خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام. به این بیان که مراد خلافت آن حضرت بعد از خلیفه سوم باشد، زیرا این احتمال خلاف ظاهر و متفاهم عرفی نزد مخاطبان این کلام است. (شریف مرتضی، ۱۴۰۵: ۱/ ۳۳۸) با این بیان معنای نص خفی هم روشن می‌گردد، یعنی احتمال خلاف ظاهر منتفی نیست.

۲.۴. امره المؤمنین

کلمه «امر» از ماده «امر» نقیض «نهی» به معنای امارت و حکومت کردن است؛ و الأمر الذی هو نقیض النهی قولک افعلْ کذا و من هذا الباب الإمرة و الإمارة و صاحبها أمير و مؤمر. قال ابن الأعرابی: أَمَرْتُ فلاناً أى جعلته أميراً. (ابن اثیر، ۱۳۶۷: ۱/ ۶۷)

در بیان وجه تسمیه علی بن ابی طالب علیه السلام به امیرالمؤمنین به دو روایت بسنده می‌شود:

۱. احمد بن عمر گوید از حضرت ابو الحسن علیه السلام پرسیدم، چرا آن حضرت امیرالمؤمنین نامیده شد؟ فرمود: لِأَنَّهُ يَمِيرُهُمُ الْعِلْمُ أَمَا سَمِعْتَ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا. وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ: لِأَنَّ مِيرَةَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ عِنْدِهِ يَمِيرُهُمُ الْعِلْمُ؛ زیرا او مؤمنین را طعام علمی می‌دهد. مگر نشنیده‌ای که خدا در کتابش می‌فرماید: «و ما خانواده خود را طعام می‌دهیم»، و در روایت دیگر است که فرمود: زیرا خوراک مؤمنین از جانب اوست، او به آن‌ها خوراک دانش می‌دهد. (مازندرانی، ۱۴۲۱: ۷/ ۴۹)

۲. امام باقر علیه السلام در پاسخ به سوال از وجه تسمیه امیرالمؤمنین فرمودند:

اللَّهُ سَمَاءَهُ وَهَكَذَا أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ
وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَ أَنْ عَلِيًّا
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/ ۴۱۲)

۳.۴. الهی بودن اختصاص لقب امیرالمؤمنین

امارت علی بن ابی طالب بر مؤمنین به امر الهی و ابلاغ رسول خدا ﷺ همراه با تأکید فراوان بوده و از امیرالمؤمنین ﷺ نقل شده است:

اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ أَمَرَنِي عَلَيْهِمْ فَجَاءَ الرَّجُلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
أَيُّ صِدْقٍ عَلَيَّ فِيمَا يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَهُ عَلَيَّ خَلْفَهُ فَعَضِبَ النَّبِيُّ ﷺ ثُمَّ قَالَ إِنَّ عَلِيًّا
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بَوْلَايَةٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَقَدَهَا لَهُ فَوْقَ عَرْشِهِ. (ابن بابویه، ۱۴۱۷:
۱۹۴)

علاوه بر الهی بودن این امارت، روایات زیادی در عدم جواز تسمیه غیر علی بن ابی طالب ﷺ به «امیرالمؤمنین» در منابع حدیثی آمده که برای اختصار به دو مورد بسنده می شود:

۱. رسول خدا ﷺ در ضمن بیان ماجرای معراج فرمود: فَأَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي مَا أَوْحَى.
ثُمَّ قَالَ: «يَا مُحَمَّدُ أَقْرَبِي عَلِيٌّ بَنُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامَ فَمَا سَمَّيْتُ بِهِذَا
أَحَدًا قَبْلَهُ وَلَا أَسْمَى بِهِذَا أَحَدًا بَعْدَهُ». (طوسی، ۱۴۱۴: ۲۶۵)

خداوند تعالی در شب معراج در خصوص جانشینی رسول خدا ﷺ به وی فرمود:
«قَدْ اخْتَرْتُ لَكَ عَلِيًّا فَاتَّخِذْهُ لِنَفْسِكَ خَلِيفَةً وَ وَصِيًّا فَإِنِّي قَدْ نَحَلْتُهُ عِلْمِي وَ حِلْمِي
وَ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا لَمْ يَنْلَهَا أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَيْسَتْ لِأَحَدٍ بَعْدَهُ». (طوسی، ۱۴۱۴:
۳۵۴)

با این حال لقب «امیرالمؤمنین» برای ابوبکر به کار گرفته شده است آن هنگام که برای اخذ بیعت از علی ﷺ برای ابوبکر تلاش می کردند؛ برای علی ﷺ پیام فرستادند که به او بگو: أجب «امیرالمؤمنین ابا بکر». آن حضرت در پاسخ فرمود: سبحان الله، به خدا قسم زمان زیادی از فوت پیامبر نگذشته و هنوز این کلام رسول خدا در اذهان باقی است و خود ابوبکر خوب می داند که لقب «امیرالمؤمنین»

مخصوص من است؛ و ماجرای غدیر خم و تبریک اصحاب از جمله خود ابوبکر را با لفظ امیرالمؤمنین به او یادآور فرمود. (طبرسی، ۱۳۸۶: ۱/۱۰۷)

این لقب به صورت رسمی در زمان خلیفه دوم برای او رایج گردید؛ در آغاز او را خلیفه ابوبکر و خلیفه خلیفه رسول خدا می خواندند، بعد به بهانه ثقیل بودن این لقب و تکرار کلمه خلیفه تصمیم بر این شد که «امیرالمؤمنین» خوانده شود و بعد هم برای دیگر حاکمان رایج شد. (طبری، ۱۴۰۳: ۳/۲۷۷)

۴.۴. قرینیت تهنیت، برای کلمه مولی در حدیث غدیر

فرمان نبی اکرم ﷺ به تبریک و تهنیت به امیرالمؤمنین ﷺ با هر لفظی، دلالت بر مراد از لفظ «مولی» در عبارت «من كنت مولاه فعلى مولاه» دارد، زیرا اگر مولا به معنی دوست باشد تبریک گفتن وجه عقلایی نخواهد داشت. به ویژه این تبریک توأم با سلام کردن به آن حضرت با عنوان امیرالمؤمنین، وضوح بیشتری در مراد از کلمه مولی در حدیث غدیر دارد. امارت بر مؤمنان همان تصدی امور و ولایت امر است، بنابراین جایی برای ایراد شبهه که مراد از «ولایت» دوستی و محبت است، باقی نمی ماند. (مفید، ۱۴۱۳: ۷ و ۳۹؛ شریف مرتضی، ۱۴۰۵: ۴/۱۳۱؛ همو، ۱۴۱۰: ۲/۲۵۸) و شبهه اختصاص امارت علی ﷺ بر مومنان در مقابل فاسقان و فراگیر نبودنش برای آحاد جامعه نیز خلاف ظاهر و متفاهم عرفی از این کلمه است؛ و مومن در اینجا مرادف با مسلم نه اخص از آن است.

۴.۵. احتجاج به حدیث تهنیت

در منابع تاریخی احتجاج امیرالمؤمنین ﷺ و اصحاب آن حضرت به تبریک و تهنیت و اقرار و اعتراف آن‌ها و سلام کردن با عنوان امارت مومنین ذکر شده است که به چند مورد بسنده می شود:

۱. در جنگ صفین بعد از آنکه کار به تحکیم رسید، در تنظیم و تدوین معاهده بین طرفین بر سر اسم مبارک آن حضرت با لفظ امیرالمؤمنین ﷺ کار به درگیری کشیده شد. حضرت برای فیصله دادن، ماجرای صلح حدیبیه و حذف لقب رسول الله را یادآوری نموده و با تاسی به روش نبی اکرم فرمود: «وإن اسمی و اسم ابی لا

یذهبان یا مرتی»، و دستور داد نامش را بدون لقب امیرالمؤمنین بنویسند. (یعقوبی، ۱۴۱۳: ۱۸۹/۲)

۲. از میان بزرگان صحابه رسول خدا که فرمان رسول الله ﷺ به تبریک و تهنیت و سلام کردن به علی ﷺ با عنوان «امیرالمؤمنین» را یاد آوری کرده و به احتجاج به آن پرداخته‌اند نام بریده اسلمی و ابوذر غفاری درخشان خاصی دارد. از امام صادق ﷺ نقل شده است:

أَنَّ بُرَيْدَةَ كَانَ غَائِبًا بِالشَّامِ فَقَدِمَ وَ قَدْ بَاعَ النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ فَأَتَاهُ فِي مَجْلِسِهِ فَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ هَلْ نَسِيتَ تَسْلِيمَنَا عَلَى عَلِيٍّ يَا مِرَّةَ الْمُؤْمِنِينَ وَاجِبَةً مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ؟! ابوبکر در پاسخ گفت: تو حضور نداشتی و ما بودیم که اتفاقات دیگری افتاد، آن‌گاه سخنی را به رسول خدا نسبت داد: «لَمْ يَكُنِ اللَّهُ تَعَالَى يَجْمَعُ لِأَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ النُّبُوَّةَ وَالْمُلْكَ».

در اینجا بریده برای رد سخن ابوبکر _ با چشم‌پوشی از مدرک مدعی او _ به این آیه قرآن کریم استناد کرد: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا». (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۳/۵۳)

ابوذر غفاری نیز با تأکید فراوان لقب امیرالمؤمنین را مختص علی ﷺ دانسته و از دیگران سلب کرده است؛ وقتی از ابوذر سوال شد: وصی تو کیست؟ در پاسخ گفت: به امیرالمؤمنین وصیت کرده‌ام. سوال شد: مقصود تو عثمان است؟ جواب داد: نه، به آن که به حقیقت امیرمؤمنان است، یعنی علی بن ابی طالب ﷺ. همانا او قوام و پایه نظام زمین و تربیت‌کننده این امت است، اگر او را از دست دهید زمین را و آنچه بر او است دگرگون خواهید یافت. (مفید، ۱۴۱۳: ۴۷/۱)

حتی شیخین به فرمان رسول خدا ﷺ به سلام دادن به علی ﷺ به عنوان امیرالمؤمنین اعتراف و اقرار کرده‌اند:

ابن مردویه، مسنداً از یکی از یاران امیرالمؤمنین نقل می‌کند: «كنت مع علي عليه السلام في أرض يحرثها حتى جاء أبو بكر و عمر. فقالا: سلام عليك يا

أمیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته. فقيل: کنتم تقولون فی حياة رسول الله صلی الله علیه و آله؟ فقال عمر: هو أمرنا بذلك. (ابن مردويه، ۱۴۲۴: ۵۶)

۵. شبهات قوشجی در شرح تجرید

قوشجی در نقد سخن خواجه در استناد به حدیث تهنیت، ابتدا استبعاد می‌کند و بعد از آن پا را فراتر نهاده و با چینش چند مطلب از مجموع آن‌ها ادعای قطع به خلافت بلافضل ابوبکر می‌کند. (قوشجی، ۱۴۴۳: ۵۶/۴)

مجموع شبهات قوشجی در چهار عنوان قابل تبیین است:

۵. ۱. عدم نص

قوشجی گفته اگر نصی بود به تواتر به ما می‌رسید و نصوص خلافت علی [علیه السلام] از طریق محدثان مورد وثوق ثابت نیست در حالی که این‌ها شدیداً دوستدارش بودند و احادیث فراوانی در مناقب و کمالات آن حضرت در دین و دنیایش نقل کرده‌اند. از آنجا که تبریک و تهنیت دلالت واضح بر مراد از کلمه «مولی» در حدیث غدیر دارد، در برخی از منابع اهل سنت تلاش فراوان در تضعیف روایات تبریک و تهنیت شده است. (قاضی عبد الجبار، ۱۹۶۵: ۱۹۱/۲۰؛ ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ۳۸۵/۶) در برخی از منابع متاخر و معاصر هم تهنیت مورد انکار قرار گرفته است. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۳۶۰/۳؛ سالوس، ۱۴۲۴: ۲۴۲)

۵. ۱. ۱. پاسخ؛ تلاش بی‌وقفه برای محو آثار اهل بیت [علیهم السلام] و فضای کتمان

به اتفاق همه مورخان، جریان اموی و حزب طلقاً تلاش همه‌جانبه و بی‌وقفه‌ای در محو نام اهل بیت [علیهم السلام] کردند. معاویه بعد از «عام الجماعة» _ سالی که معاهده صلح نوشته شد _ فرمان صادر می‌کند که امان را از روایت‌کنندگان فضیلت برای علی [علیه السلام] و اهل بیت او برداشته است. جاحظ در کتاب «الرد علی الامامیه» نوشته است معاویه در پایان خطبه‌هایش می‌گفت: «اللهم إن أبا تراب أُلحد فی دینک و صد عن سبیلک، فالعنه لعناً و بیللاً و عذبه عذاباً ألیماً».

تا زمان عمر بن عبدالعزیز این بدعت ناروا در تمامی بلاد اسلامی رایج بود. عناد و دشمنی معاویه با امیرالمؤمنین علیه السلام به قدری زیاد شد که بعضی از قوم بنی امیه از او درخواست کردند حال که به هدف خود رسیدی دست از دشمنی و توهین نسبت به علی بردار. معاویه در پاسخ گفت: «لا والله حتی یربو علیه الصغیر ویهرم علیه الکبیر ولا یذکر له ذاکر فضلاً». (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۵۶/۴؛ همان: ۲۱۹/۱۳) سب و اهانت آشکار بر منابر در دوران بنی امیه گسترش یافت تا حدی که سیوطی می نویسد در دوران بنی امیه به تبعیت از معاویه از بالای بیش از هفتاد هزار منبر، علی علیه السلام لعن می شد. سخن سیوطی به نظم هم آورده شده است:

وقد حکى الشيخ السيوطى إنه قد كان فيما جعلوه سنة
سبعون ألف منبر وعشرة من فوقهن يلعنون حيدرة. (امینی، ۱۴۱۶: ۱۰۲/۲)

۵. ۱. ۲. کتمان حق امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان آن حضرت

اگر احتمال دهیم نصوصی مانند «سَلِّمُوا عَلٰى عَلِيٍّ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ» در قرن نهم به قوشجی نرسیده است، ناشی از نبودن نیست بلکه ناشی از کتمان است و این حق پوشی حتی قبل از تسلط کامل جریان اموی هم از مسلمانات است:

طلحه بن عمیره، می گوید علی علیه السلام مردم را درباره گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ»، سوگند داد که هر که آن را شنیده گواهی دهد، پس دوازده نفر از انصار گواهی دادند و انس بن مالک که در میان مردم بود به بهانه پیری و فراموشی گواهی نداد. در اینجا بود که امیرالمؤمنین علیه السلام او را نفرین کرد: «اللَّهُمَّ إِنِّ كَانَتْ كَاذِبًا فَاضْرِبْهُ بِبَيَاضِ لَأْتُوَارِيهِ الْعِمَامَةَ»؛ راوی حدیث می گوید: خدا را گواه می گیرم که سفیدی را پس از زمانی در میان دو چشمش دیدم. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۷۴/۴)

از زید بن ارقم نقل شده است علی علیه السلام مردم را در مسجد سوگند داد و فرمود: «أَشْهَدُ لِلَّهِ رَجُلًا سَمِعَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ»؛ پس دوازده نفر از آنان که در جنگ بدر بودند برخاستند شش تن از سمت راست، و شش تن از سمت چپ و بدان گواهی دادند. من [زید بن ارقم]

نیز از کسانی بودم که این سخن را از پیغمبر ﷺ شنیده بودم ولی آن روز گواهی نداده کتمان شهادت کردم، پس خدای تعالی به جرم این کار بینایی را از من گرفت. زید برای شهادتی که نداده بود افسوس می خورد و اظهار پشیمانی می نمود و از خدا آمرزش خواهی می کرد. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۷۴ / ۴)

توجه به این نکته لازم است که داعی بر کتمان نصوص خلافت بسیار قوی تر از داعی بر کتمان سایر فضائل و مناقب بوده است. مضاف بر اینکه در کتب رجالی اهل سنت عناد و دشمنی با محبان امیرالمؤمنین ﷺ موجه جلوه داده شد تا جایی که تشیع به معنای محب امیرالمؤمنین علی ﷺ بودن و نقل فضائل آن حضرت نزد برخی، از اسباب جرح راوی شمرده شده است! ذهبی در «تاریخ الاسلام» ضمن شرح حال امام شافعی در دفاع از او می نویسد: «اظهار تشیع او منافاتی با وثاقت ندارد، ومعنی هذا التشیع حب علی و بغض النواصب وأن یتخذہ مولی عملاً بما تواتر عن نبینا ﷺ: من کنت مولاه فعلی مولاه». (ذهبی، ۱۴۰۷: ۱۴ / ۳۳۸)

باید گفت جرح و تعدیل ملاک و میزان شرعی و عقلایی دارد و نمی توان بدون ضابطه راوی را به بهانه محبت به امیرالمؤمنین ﷺ و حتی اعتقاد به خلافت بلا فصل آن حضرت مورد جرح قرار داد؛ این نکته مهم در کتاب «العتب الجمیل علی اهل الجرح و التعدیل» به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است (ر.ک: علوی، ۱۳۵۰)

در پایان این بحث شایسته است سخن امام غزالی در باره حدیث غدیر و تهنیت را عیناً یادآور شویم؛ وی در مقاله چهارم از کتاب «سرّ العالمین و کشف ما فی الدارین»، تحت عنوان «ترتیب الخلافة والمملکة» می نویسد:

واجمع الجماهير علی متن الحدیث من خطبته فی یوم عید خم باتفاق الجمیع و هو یقول: «من کنت مولاه فعلی مولاه». فقال عمر: یخ یخ یا أبا الحسن! لقد أصبحت مولای و مولی کل مولی. فهذا تسلیم و رضی و تحکیم ثم بعد هذا غلب الهوی لحبّ الرئاسة و حمل عمود الخلافة و عقود النبوة و خفقان الهوی فی قعقة الرايات و اشتباک ازدحام الخیول و فتح الأمصار و سقاہم كأس الهوی. (غزالی، ۱۴۲۴: ۱۸)

لازم به یادآوری است که انتساب کتاب به غزالی با وجود شواهد قطعی قابل تردید نیست، زیرا اعلام اهل سنت مطالبی از غزالی را از این کتاب، نقل نموده‌اند. (ذهبی، ۱۳۸۳: ۱/۵۰۰؛ ذهبی، ۱۴۰۷: ۳۴/۳۱؛ ابن حجر، ۱۳۹۰: ۲/۲۱۵) پس تردید در انتساب کتاب «سرّ العالمین» به غزالی قابل پذیرش نیست. (امین عاملی، ۱۳۷۳: ۱/۵۵)

۵. ۲. دلالت عمل صحابه بر عدم نص

به نظر قوشجی اگر درباره خلافت علی [علیه السلام] نص صریح و سخن واضحی بود، در سقیفه برای تعیین خلیفه نزاع نمی‌شد؛ از سوی دیگر عملکرد صحابه در خدمت به اسلام و فداکاری با جان و مال خویش جایی برای تردید در عدم وجود نص باقی نمی‌گذارد. علاوه بر اینکه تأسف ابوبکر در آخر عمرش، دلیلی بر عدم وجود نص جلی است که گفت ای کاش از رسول خدا ﷺ درباره جانشینی پرسیده بودم تا اینکه برای تعیین خلیفه گرفتار نزاع نشویم.

۵. ۲. ۱. پاسخ؛ تأمل در حجیت و اعتبار عمل صحابه

در بحث امامت و ماجرای سقیفه، عمل صحابه نمی‌تواند مستند قرار گیرد و استناد به صحابه مصادره به مطلوب است، زیرا روش صحیح در تحقیق و بررسی مسائل امامت آن است که ابتدا از قرآن کریم و سنت رسول خدا ﷺ معیار و ضابطه اخذ کنیم، سپس ما وقع را مورد ارزیابی و بررسی قرار دهیم، نه اینکه از ما وقع، ملاک و ضابطه اخذ نماییم.

بنابراین رفتار صحابه و اقدام به تعیین خلیفه نمی‌تواند ملازم با نبود نص بر خلافت باشد، زیرا نه تنها احتمالات دیگر هم قابل طرح است، بلکه شواهدی معتبر و قابل اعتنا، این احتمالات را به شدت تقویت می‌کند. علاوه بر اینکه فداکاری و جانبازی اصحاب سقیفه نیاز به دلیل دارد، بلکه دلیل بر خلافتش قائم است. (اردبیلی، ۱۴۱۹: ۲۱۰)

منشأ شبهه تلازم بین عمل صحابه و فقدان نص که در سخنان دیگر متکلمان اهل سنت نیز آمده است (آمدی، ۱۴۲۳: ۵/ ۱۶۴؛ تفتازانی، ۱۴۰۹: ۵/ ۲۵۸) باور به حجیت قول صحابی و اعتقاد به عدالت جمیع صحابه است. این باور علاوه بر اینکه مستند قابل قبولی ندارد، نزد بعضی از بزرگان اهل سنت مورد تردید قرار گرفته است.

توضیح اینکه در حجیت و اعتبار قول صحابی، موضوع بحث قول صحابی است از آن جهت که صحابی است نه به عنوان نقل سخن رسول خدا ﷺ زیرا شکی نیست که سخن صحابه به عنوان نقل قول از رسول خدا ﷺ در موضوع حجیت خبر واحد قرار می‌گیرد و از این بحث خارج است.

حجیت قول صحابی بما هو، نیاز به دلیل اعتبار دارد، بلکه دلیل بر عدم اعتبار آن ارایه شده است. غزالی تحت عنوان «الأصل الثانی من الأصول الموهومة قول الصحابی» در کتاب «المستصفی» به تفصیل وارد شده و سه دلیل قاطع بر عدم اعتبار قول صحابی بما هو صحابی ارائه کرده است و در پایان می‌گوید:

فانتفاء الدلیل علی العصمة و وقوع الاختلاف بینهم و تصریحهم بجواز مخالفتهم فیہ ثلاثة أدلة قاطعة. (غزالی، ۱۴۱۷: ۱۶۸)

اما عدالت صحابه، اساسی‌ترین باور اهل سنت است تا جایی که انتقاد و جرح نسبت به آنان خروج از دین تلقی شده است. (بغدادی، ۱۴۰۵: ۶۷؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۸: ۸/ ۱۴۸)

مهم‌ترین مستند اهل سنت در قول به عدالت صحابه، وساطت آنان در تبلیغ دین و شریعت رسول خدا ﷺ است و اصحاب رسول خدا پل ارتباطی امت با صاحب شریعت هستند. آنان می‌پندارند نقد و قدح در صحابه که واسطه بین ما و رسول خدا ﷺ هستند، باعث انهدام دین و از بین رفتن شریعت است (بغدادی، ۱۴۰۵: ۶۷)

اولاً ادعای اهل سنت در عدالت صحابه به نحو ایجاب کلی یعنی عدالت و حجیت جمیع صحابه و مصونیت همه آنان از نقد و قدح است در حالی که ما در

طرف مقابل قائل به سلب جزئی هستیم نه سلب کلی. معلوم است که نقیض موجبیه کلیه، سالبه جزئییه است و نیازی به سلب کلی نیست و ما هم به هیچ وجه قائل به سلب کلی نیستیم. بنابراین پل ارتباطی ما با صاحب شریعت برقرار است، آن هم با وسایطی که مورد اتفاق کل هستند.

مهم ترین این واسطه ها عترت و خاندان پاک رسالت اند که وساطت آنان با احادیث متواتر و مقبول بین فریقین مانند احادیث ثقلین و احادیث امان و احادیث معرفت امام ثابت و مسلم است.

ثانیاً نظریه «عدالت همه صحابه» که اساس و زیر بنای تفکر اهل سنت است با توجه به مسلمات تاریخی حتی نزد برخی از متفکران اهل سنت قابل خدشه است. (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۳۱۰/۵)

ثالثاً این نظریه اگرچه به ظاهر یک قاعده کلی و درباره همه اصحاب رسول خداست، اما در حقیقت برای اهداف جریان اموی است؛ یعنی با انگیزه تطهیر حکام و توجیه مظالم آنها طراحی شده است و در مقام عمل ملتزم به کلیت نظریه عدالت صحابه نیستند.

ابن حزم اندلسی (م. ۴۵۶) ابو الغادیه - قاتل صحابی جلیل القدر عمار یاسر - را تبرئه کرده و همزمان از تبرئه قاتلان عثمان به شدت پرهیز دارد و به وضوح برخورد گزینشی و جانبدارانه در موضوع عدالت صحابه را نشان داده و قاتلان عثمان را فاسق و ملعون و غیر قابل تبرئه معرفی می کند. (ابن حزم، ۱۴۱۶: ۸۷/۳)

اما استناد به سخن ابوبکر (انی لوسئلت النبی عن هذا الامر فیمن هو و کنا لا ننازعه)، یعنی اگر نصی بود ابوبکر آرزو نمی کرد ای کاش از پیامبر ﷺ در مورد جانشین سؤال کرده بود؛ این شیوه استدلال، مصادره است و سخن ابوبکر تلویحاً یا تصریحاً در عدم النص پذیرفته نیست، زیرا او خود طرف نزاع است و احتمال کتمان حق قابل نفی نیست. علاوه بر اینکه توجه به متن کامل سخنان ابی بکر و دیگر آرزوهای او، اعتراف وی به عدم دانش لازم برای خلافت و تردید او حتی در اعتبار خلافت را به وضوح نشان می دهد:

والله ما أسى إلا على ثلاث فعلتهن لیتنی كنت تركتهن و ثلاث تركتهن لیتنی فعلتهن و ثلاث لیتنی سألت رسول الله عنهنّ. فأما اللاتي فعلتهن و لیتنی لم أفعلهنّ، فلیتینی تركت بیت علی وان كان اغلق علی الحرب و لیتنی یوم سقیفة بنی ساعدة كنت ضربت علی ید أحد الرجلین أبی عبیده أو عمر فكان هو الامیر و كنت أنا الوزیر و لیتنی حین أتیت بالفجاءة السلمی أسیراً انی قتلته ذبیحاً أو أطلقته نجیحاً ولم أكن أحرقتة بالنار. وأما اللاتي تركتهن و لیتنی كنت فعلتهن لیتنی حین أتیت بالاشعث بن قیس أسیراً انی قتلته ولم أستحیه فان سمعت منه وأراه لا یرى غیاً ولا شراً الا أعان علیه و لیتنی حین بعثت خالد بن الولید إلى الشام انی كنت بعثت عمر بن الخطاب إلى العراق فأكون قد بسطت یدی جمیعاً فی سبیل الله و أما اللاتي كنت أود انی سألت رسول الله عنهن فلیتنی سألته لمن هذا الامر من بعده؟ فلا ینازعه فیہ أحد و لیتنی كنت سألته هل للانصار فیها من حق؟ و لیتنی كنت سألته عن میراث بنت الاخ و العمة فان فی نفسی من ذاك شیئا. (طبری، ۱۴۱۷: ۲ / ۶۲۰)

۵. ۳. دلالت موضع امیر المؤمنین علیه السلام بر عدم نص

قوشچی مانند دیگر متکلمان اهل سنت مدعی است در مواضع علی علیه السلام ادعای نص دیده نمی شود زیرا:

۱. عدم احتجاج؛ نه احتجاج کرده و نه در سخنرانی های خود که مشتمل بر بیان افتخارات بوده حرفی از نصوص به میان آورده است. (باقلانی، ۱۴۱۴: ۱۶۵؛ آمدی، ۱۴۲۳: ۵ / ۱۶۴)

پاسخ: اولین احتجاج کننده به سخنان رسول خدا درباره خلافت بلا فصل، خود امیر المؤمنین علیه السلام بوده است. شرح این احتجاج در کتاب «الغدیر» تحت عنوان «المناشدة والاحتجاج بحديث الغدير الشريف» به تفصیل آمده است. (امینی، ۱۳۷۹: ۱ / ۱۵۹)

در خصوص حدیث تهنیت و فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بر «سَلِّمُوا عَلَيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ»، احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است.

۲. عدم قتال؛ اگر نصی بر خلافت علی [علیه السلام] صادر شده بود، باید برای احقاق حق و اجرای فرمان رسول خدا دست به شمشیر می برد، همان گونه که با معاویه برخورد کرد و جمع زیادی را نابود کرد. [بنابراین] معلوم می شود اگر خود را ذی حق می دانست از برخورد نظامی ابایی نداشت، مخصوصاً با توجه به اینکه نبرد بعد از رسول خدا برایش آسان تر بود تا زمان جنگ با معاویه.

پاسخ: اما در خصوص نبرد و جنگ نظامی برای احقاق حق، مقایسه دو دوره بعد از وفات رسول خدا ﷺ و بعد از کشته شدن خلیفه سوم مصداق بارز قیاس مع الفارق است، زیرا علی [علیه السلام] در زمان بعد از رسول خدا ﷺ یاور نداشت، اما بعد از قتل عثمان یاور داشت و با او بیعت شده بود و دارای حکومت بود. علاوه بر اینکه ترک قتال ملازم با حقانیت حاکمان نیست و می تواند ناشی از امور دیگر باشد. (اردبیلی، ۱۴۱۹: ۲۱۰)

۵. ۴. ورود به شورای شش نفره

قوشچی به تبعیت از دیگران گفته است اگر علی [علیه السلام] برای خلافت نص جلی داشت و خلافت را انتصابی می دانست، نباید در شورای شش نفره _ با مأموریت تعیین خلیفه _ وارد می شد. (ر.ک: آمدی، ۱۴۲۳: ۱۶۴/۵)

پاسخ: ورود امیرالمؤمنین [علیه السلام] به شورا نمی تواند موید عملکرد آن باشد بلکه از باب ضیق خناق و ضرورت است و آن حضرت عدم رضایت خود را از شورا به وضوح بیان داشته است:

حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ فَيَا لَلَّهِ وَ لِلشُّورَى مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِي مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَبُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ لَكُنِّي أَسْفَفْتُ إِذْ أَسْفَقُوا وَ طَرْتُ إِذْ طَارُوا فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِعْفِهِ وَ مَالِ الْآخِرِ لِصِبْهِهِ مَعَ هُنَّ وَ هُنَّ. (نهج البلاغه، خطبه سوم)

علت وارد شدن امیرالمؤمنین [علیه السلام] در شورا نیز بیان شده است:

روزی که عباس به خاطر آشکار بودن نقشه و طرح شورا آن حضرت را از ورود منع کرد، جواب عباس را نداد و بعد عباس به حضرت عرضه داشت: نگفتم

ایشان با تو چنین خواهند نمود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یا عَمَّ إِنَّهُ قَدْ خَفِيَ عَلَيْكَ أَمْرٌ، أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ عَلَى الْمِنْبَرِ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَجْمَعَ لِأَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ الْخِلَافَةَ وَ النَّبُوَّةَ! فَأَزِدْتُ أَنْ يَكْذِبَ نَفْسَهُ بِلِسَانِهِ. فَيَعْلَمُ النَّاسُ أَنَّ قَوْلَهُ بِالْأَمْسِ كَانَ كَذِبًا بَاطِلًا وَ أَنَا نَصَلُحُ لِلْخِلَافَةِ. (ابن بابویه، ۱۳۸۵: ۱/ ۱۷۰؛ ابن طاووس، ۱۳۹۹: ۳۸۴؛ ابن ابی الحدید، ۱/ ۱۸۵)

۵. احتجاج علی علیه السلام به بیعت

قوشچی به تبع دیگر متکلمان اهل سنت گفته است اگر علی علیه السلام [نص جلی داشت در محاجه با معاویه به جای اینکه به بیعت استناد کند به آن نص جلی استناد می‌کرد]. (آمدی، ۱۴۲۳: ۵/ ۱۶۶)

پاسخ:

سخن امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ به تمرد معاویه مبنی بر اینکه «إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ»، از باب جدل است؛ یعنی معاویه که نص را قبول نداشت و مشروعیت خود را از خلفای قبل می‌دانست. لذا امام هم بر اساس همان باور ظاهری او، استناد می‌کند. (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۳۶/۱۴)

۵. دلالت بیعت عباس بر عدم نص

قوشچی به تبع دیگر متکلمان اهل سنت گفته است اگر علی علیه السلام [نص جلی بر خلافت داشت برای مشروعیت و جلب آراء عمومی نیازی به بیعت عباس نداشت و همان نص برای ساکت کردن همه کافی بود، بنابراین درخواست بیعت عباس با علی علیه السلام] دلیل است بر نبودن نص. (آمدی، ۱۴۲۳: ۵/ ۱۶۵)

پاسخ:

در خواست بیعت از سوی عباس ملازم با نبود نص برای خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام نیست، زیرا این بیعت برای نصرت است نه برای انعقاد امامت؛ و بیعت نصرت

منافات با وجود نص ندارد. بیعت نصرت مانند بیعت مؤمنان با رسول خدا ﷺ است که در آیات قرآن نیز از آن یاد شده است.^۱

عبارت «فلا یختلف فیک اثنان» هم موید است برای بیعت نصرت، یعنی مقبولیت متوقف بر بیعت عباس شده نه مشروعیت و اصل امامت. (عاملی، ۱۳۸۴: ۱۵۸/۳)

۶. روایت معاضد

در پایان شایسته است روایت معاضد با «سَلِّمُوا عَلَی عَلِی بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِینَ» مورد توجه قرار گیرد، یعنی بعد از چشم‌پوشی از شواهد مسلم و قطعی بر صدور فرمان نبی اکرم ﷺ و امتثال اصحاب، عدم نقل در سخن برخی از محدثان، اثبات خلافت بلافصل امیرالمؤمنین را دچار خدشه نمی‌کند، زیرا همان محدثان، روایات هم‌معنی را نقل کرده‌اند، مانند سخن رسول الله ﷺ نسبت به امیرالمؤمنین ﷺ را که فرمودند: «أنت یعسوب الدین و المال یعسوب الظلمة هذا یعسوب المؤمنین، و قائد الغر المحجلین»، یعسوب و قائد به معنای امیر است. (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۱۲/۱)

نتیجه:

فرمان رسول خدا ﷺ با عبارت «سَلِّمُوا عَلَی عَلِی بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِینَ» به عنوان یکی از الفاظ تبریک و تهنیت به علی ﷺ از نصوص جلیه بر امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ است. این روایت همچنین به عنوان قرینه بر کشف مراد از کلمه «ولی» در حدیث غدیر است و آن را از هرگونه ابهام بیرون آورده و تبدیل به نص جلی کرده است. این ویژگی یعنی صراحت و روشنی لفظ در بیان امارت و خلافت باعث انکار صدور حدیث از سوی متکلمان اهل سنت از جمله قوشجی شده است. آنان به جای تأمل در حدیث و دلالت‌های آن، چون محتوا را مخالف باورهای خود از جمله عدالت صحابه و حجیت قول آن‌ها یافتند نه تنها صدور حدیث را مستبعد دانستند، بلکه آن را انکار کرده‌اند! اما با نگاه مجدد و بدون

۱. مانند آیات ۱۰ و ۱۸ سوره فتح.

پیش داوری و ملاک قرار دادن قرآن و سنت، به جای ملاک قرار دادن فعل صحابه هر گونه تردید و ابهام در اعتبار و دلالت حدیث بر طرف می‌گردد. علاوه بر اینکه در روایات دیگر می‌توان معاضد و مؤید حدیث «سَلِّمُوا عَلٰی عَلٰی بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ» را یافت.

منابع و مأخذ:

- ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید(۱۳۷۸ق)، شرح نهج البلاغة، تحقیق محمد أبو الفضل، بیروت: دار إحياء الكتب.
- ابن ابی شیبة کوفی، عبدالله(۱۴۰۹)، المصنّف، تحقیق سعید لحام، بیروت: دار الفکر، بیروت.
- ابن اثیر، مبارک(۱۳۶۴)، النّهاية، تحقیق طاهر احمد، قم: إسماعیلیان.
- ابن أخی میمی، محمد(۱۴۲۶)، فوائد، تحقیق: نبیل جرار، ریاض: دارأضواء السلف.
- ابن بابویه، محمد(۱۴۱۷)، أمالی، قم: موسسه البعثة.
- ابن بابویه، محمد(۱۳۸۵)، علل الشرائع، نجف: المكتبة الحیدریه.
- ابن تیمیه، احمد(۱۴۰۶)، منهاج السنة، تحقیق: محمد رشاد سالم، بیروت: مؤسسة قرطبة
- ابن حجر عسقلانی، احمد(۱۳۹۰ق)، لسان المیزان، بیروت: موسسه اعلمی.
- ابن حزم، علی(۱۴۱۶)، الفصل فی الملل و الأهواء و النحل، بیروت: دار الكتب العلمیة.
- ابن حنبل، احمد(بی‌تا)، مسند احمد، بیروت: دار صادر.

- ابن خلدون، عبد الرحمن (۱۴۰۸)، تاریخ ابن خلدون، محقق خلیل شحادة، بیروت: دار الفکر.
- ابن شاذان، فضل (۱۳۸۱ق)، الفضائل، نجف: المطبعة الحیدریة.
- ابن شهر آشوب، محمد (۱۳۷۹)، مناقب آل ابی طالب علیه السلام، نجف: المطبعة الحیدریة.
- ابن صباغ، علی (۱۴۲۲)، الفصول المهمة، تحقیق: سامی لغیری، قم: دار الحدیث.
- ابن طاووس، علی (۱۴۱۳)، الیقین فی اختصاص مولانا علی علیه السلام بامرة المؤمنین، مصحح: انصاری، قم: دار الکتاب.
- ابن عساکر، علی (۱۴۱۵)، تاریخ مدینة دمشق، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الفکر.
- ابن کثیر، اسماعیل (۱۴۰۸)، البدایة والنهاية، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار إحياء التراث.
- ابن مردویه، احمد (۱۴۲۴)، مناقب علی علیه السلام، قم: دار الحدیث.
- ابن منظور، محمد (۱۴۰۵)، لسان العرب، قم: نشر أدب الحوزة.
- اردبیلی، احمد (۱۴۱۹)، الحاشیة علی إلهیات الشرح الجدید، تحقیق احمد عابدی، قم: بوستان کتاب.
- البانی، محمد ناصرالدین (۱۴۱۶)، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ریاض: مكتبة المعارف.
- امین، محسن (۱۳۷۱ق)، أعیان الشیعة، تحقیق حسن امین، بیروت: دار التعارف.
- امینی، عبد الحسین (۱۴۱۶)، الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب، بیروت: دار الکتاب العربی.
- ایچی، عضدالدین و جرجانی علی (۱۳۲۵ق)، شرح المواقف فی علم الکلام، قم: [ابی نا].

- آلوسی، محمود (۱۴۱۵)، روح المعانی، عبدالباری عطیه، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- آمدی سیف الدین (۱۴۲۳)، أبکار الأفكار فی أصول الدین، قاهره: [بی نا].
- باقلانی، ابوبکر (۱۴۱۴)، تمهید الأوائل، تحقیق احمد حیدر، بیروت: مؤسسة الکتب الثقافیة.
- تفتازانی، سعد الدین (۱۴۰۹)، شرح المقاصد، قم: افست.
- ثعلبی، احمد (۱۴۲۲)، الكشف و البیان، تحقیق: ابن عاشور، بیروت: دار إحياء التراث.
- حلّی، حسن بن یوسف (۱۳۸۲)، كشف المراد، قم: موسسه امام صادق علیه السلام.
- خطیب بغدادی، ابوبکر (۱۴۰۵)، الکفایة فی علم الروایة، تحقیق احمد هاشم، بیروت: دار الکتاب العربی.
- خطیب بغدادی، ابوبکر (۱۴۱۷)، تاریخ بغداد، تحقیق مصطفی عبد القادر، دار الکتب العلمیة.
- خوارزمی، موفق (۱۴۱۴)، المناقب، تحقیق: محمودی، قم: مؤسسة سیدالشهداء علیه السلام.
- ذهبی، محمد (۱۴۱۳)، سیر أعلام النبلاء، تحقیق: شعیب الارنوط، بیروت: موسسه الرساله.
- ذهبی، محمد (۱۴۰۷)، تاریخ الإسلام، تحقیق: عبدالسلام تدمری، بیروت: دار الکتاب العربی.
- ذهبی، محمد (۱۳۸۲ق)، میزان الاعتدال، تحقیق: بجاوی، بیروت: دارالمعرفة.
- رازی، محمد فخرالدین (۱۹۸۶م)، الأربعین، قاهره: [بی نا].

- رازی، محمد فخر الدین (۱۴۲۰)، التفسیر الكبير، بیروت: دار إحياء التراث.
- سالوس، علی بن احمد (۱۴۲۴)، مع الاثنی عشریة، ریاض: دارالفضیلة.
- شریف مرتضی، علی بن حسین (۱۴۰۵)، رسائل الشریف المرتضی، تحقیق رجائی، قم: دار القرآن.
- شریف مرتضی، علی بن حسین (۱۴۱۱)، الذخیرة فی علم الکلام، قم: [بی نا].
- _____ (۱۴۱۰)، الشافی فی الإمامة، تهران: [بی نا].
- شهرستانی، محمد (۱۴۰۴)، الملل والنحل، تحقیق: محمد سید کیلانی، بیروت: دار المعرفة.
- طبرسی، احمد (۱۳۸۶ق)، الاحتجاج، تحقیق: محمد باقر الخرسان، نجف: دار النعمان للطباعة والنشر.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲)، جامع البیان، بیروت: دار المعرفة.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۰۳)، تاریخ الملوک والامم، تحقیق نخبة من العلماء، بیروت: مؤسسة علمی.
- طوسی، محمد (۱۴۱۴)، أمالی، قم: دار الثقافة.
- عاملی، علی (۱۳۸۴ق)، الصراط المستقیم، تصحیح: بهبودی، نجف: مکتبة مرتضویة.
- علوی، محمد بن عقیل (۱۳۵۰ق)، العتب الجمیل، إعداد: صالح الوردانی، بیروت: الهدف للإعلام والنشر.
- غزالی، محمد (۱۴۱۷)، المستصفی فی علم الاصول، تصحیح محمد عبدالسلام، بیروت: دار الکتب العلمیة.

- غزالی، محمد (۱۴۲)، سّر العالمین و كشف ما فی الدارين، تحقیق: محمد حسن، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- قاضی عبد الجبار (۱۹۶۵م)، المغنی فی أبواب التوحید و العدل، قاهره: [بی نا].
- قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴)، تفسیر القمی، تحقیق: جزائری، قم: دار الکتب.
- قندوزی، سلیمان (۱۴۱۶)، ینایع الموده، تحقیق: سید علی جمال، قم: دار الأسوة.
- قوشجی، علی بن محمد (۱۴۴۳)، الشرح الجدید، تحقیق امامی نیا، قم: نشر رائد.
- کلینی، محمد (۱۳۶۳)، الکافی، تصحیح غفاری، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- مازندرانی، محمد صالح (۱۴۲۱)، شرح أصول الکافی، تحقیق: علی عاشور، بیروت: دار احیاء التراث، لبنان.
- مرعشی، قاضی نور الله (۱۴۰۹)، إحقاق الحق، قم: [بی نا].
- مفید، محمد (۱۴۱۳)، رساله فی معنی المولی، تحقیق شیخ مهدی نجف، قم: [بی نا].
- مفید، محمد (۱۴۱۳)، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم: [بی نا].
- میلانی، سید علی (۱۴۱۴)، نفحات الأزهار، قم: مهر.
- نجارزادگان، فتح الله (۱۳۸۸)، بررسی تطبیقی تفسیر آیات ولایت، تهران: سمت.
- نجاشی، احمد بن علی (۱۴۱۶)، رجال نجاشی، تحقیق شبیری زنجانی، قم: انتشارات اسلامی.

- نووی، یحیی (۱۴۰۷)، المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، بیروت: دار الکتب العربی.
- نیشابوری، حسن (۱۴۱۶)، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، محقق: زکریا عمیرات، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- یعقوبی، احمد (۱۴۱۳)، تاریخ یعقوبی، تحقیق عبدالامیر مهنا، بیروت: مؤسسه اعلمی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی